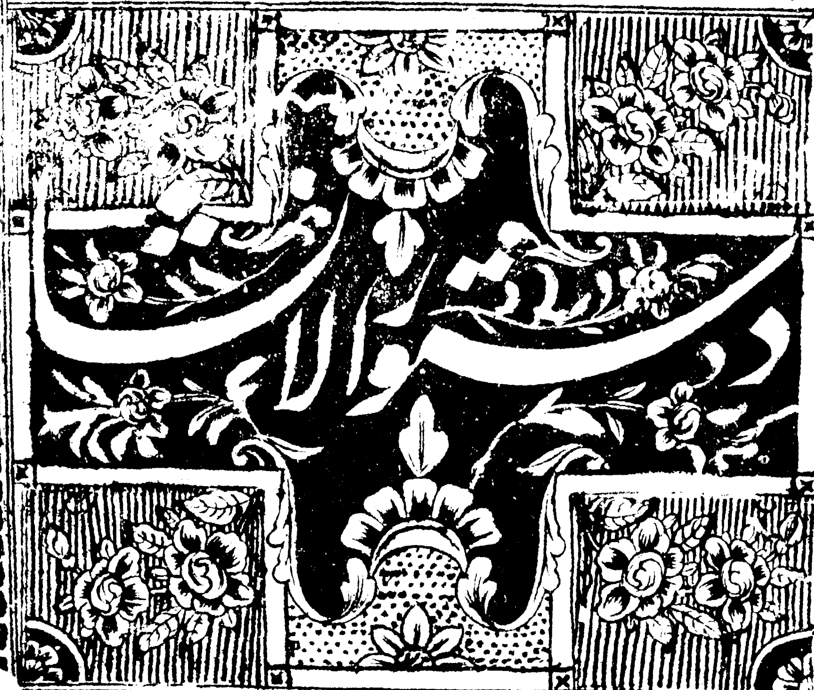
حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت

المنة لله تعالی که بتاریخ پانزدهم شهر ذیقعده سنه ۱۲۶۱ هجری نسخهٔ انشاء فائق مشهور به



از تالیف مولوی محمد فائق مرحوم بار دیگر در سنه واحد در کوٹهی میر جعفر شوشتری

بمطبعه علوی باهتمام حبیب علی و محب علی طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بیقیاس قدیمی را که قلم قدرتش او رقوم هستی بر جریدهٔ عالم نگاشته و نعت قدسی اساس کریمی را که نقوش
اول و آخر علم هدایت بر صفحهٔ ... اما بعد چنین گوید خوشه چین خرمن ارباب حقایق خادم الطلبه محمد فائق که روز
در محفل فیض منزل ... الاحباب کریم الاخلاق عمیم الاشفاق ... سلمهم ... ایام ... دوام اقباله
بمقتضای آنچه رسم دارد و وقت در تقریبات امر عالی صدر یا که صاحب دکان ... اجلال ... دولت
خطوط نویسی چنانچه باید مهارتی ندارند اگر چه بی اداب القاب مراسلات و مکاتبات منشیانه بحفظ مراتب
بعبارت سلیس خاطر ایشان موافق رسم زمانهٔ حال نوشته آید بفایده نخواهد بود لاجرم بر طبق ارشاد آن والا
منزلت معالی منقبت کمر سعی بر میان جان بستم و در اندک زمان مختصری ترتیب دادم و چون مطلوب ضوابط انشا
سه رسم بود بعده الانشا کردم ... فصل اول در تحریر القاب و آداب که خردان ببزرگان مینویسند فصل دوم

القاب و آداب که بزرگان بخردان فصل سوم در تسوید القاب و آداب که همسران بهمسران می نگارند
مینویسند فصل چهارم در ترقیم پروانه و شقه و مستکات فارغخطی وغیره فصل پنجم در نوشتن بعضی خطوط
ضروری کاغذ شرعی فصل اول در القاب و آداب که خردان به بزرگان می نویسند القاب
و آداب سلاطین بنده کمترین عقیدت آیین محمد امین بجناب فلک انتساب ملازمان عبودیت
نشان حضور فیض گنجور گیهان خدیو مملکت پناه سلطنت دستگاه ناصب اعلام جهانبانی ناصح رایات کشورستانی
غره ناصیه دولت عظمت گستره باصره مکنت و حشمت اورنگ نشین صحافت انداز محفل آرای ابهت و بختیاری
سلیمان شوکت سکندر صولت چراغ افروز دودهٔ صاحبقرانی فروغ دیدهٔ اقبال حضرت ظل سبحانی عرض میدارد
مثال میمنت مثال مشعر بر احکام خدمت متعلقه اصدار عزت آثار نموده ذریعه افتخار و وسیله احترام
خانه زاد موروثی شد ایضاً خیرخواه بلااشتباه ترقی طلب سراپا ادب که از نقوش سجود عبودیت
ناصیه ... و استقبال امر ترتیب مزین دارد بخدمت حاشیه بوسان بساط سلطنت و ایستادگان پایه سریر
خلافت حضرت ظل الهی فرازنده چتر شاهنشاهی پشت پناه کافهٔ انام ممد و معاون خاص و عام
کوکب سپهر سطوت گوهر دریای عظمت تاج بخش سلاطین روزگار تخت نشان ملوک ذوی الاقتدار مروج
احکام شریعت مزین سریر سلطنت خلد الله ملکه و دولته عرض مطالب ضروری می نماید
عالم آرای طغرای کشورگشایی یعنی دستور العمل جهانداری جهانبانی حلول اجلال و نزول اقبال فرموده
سر عزت بر فلک رسانید ایضاً بنده عقیدت کیش ارادت اندیش خاکسار جان نثار احقر العباد
بر آستانه تقدس نشانه حضرت شاهنشاهی ظل الهی صاعد مصاعد سلطنت شهریاری عارج معارج خلافت
و جهانداری سلطان الاعظم مالک رقاب الامم گیهان خدیو حق پژوه جمشید فر سلیمان شکوه دارای انام

جمع رقبه بمعنی گردن ۱۲

مراحم شاهانه و موجب قوانین عواطف خسروانه تا رنگ تبدیل بوجود نیارد گذاشته شرف مقید

بردالنهیه بجناب خان دوران خاص مرجع مهمات کافه انام و مرکز امور خاص و عام اند ملتمس میدارد

واجب الاذعان مشرف شد و سعادت دارین بخشید ایضاً آفتاب عالمتاب شهریاری کوکب

شش جهت فروز جهانداری شهنشاه گیتی پناه خسرو جمشید کلاه حدیقه حشمت دولت قاهره غره ناصیه

خلافت باهره باعث امن و امان خرد و بزرگ موجب درستی مهمات تیرک بعه فخر سلاطین عالی منزلت

واسطه عز خواقین بلند افق اقبال جاوید طالع و لامع باد بر ضمایر خورشید نظایر بندگان

بارگاه عالم پناه و شیعی مبرهن میسازد منشور لامع النور کالوحی من السماء نزول میمنت ورود و کرامت

آورد ایضاً ظلال اقبال را نو افزودن فروغ کوکب سلطنت همایون به ملوک عرب و عجم خلاصه

سلاطین معظم فرازنده رایت فتح و نصرت فروزنده مصباح علو مرتبت خورشید سپهر ممالک ماه آسمان

سلطنت واسطة العقد شهامت و ایالت مقدمة الجیش معرکه شجاعت و بسالت مدام زمزمه‌ای عالم

و عالمیان تا ... پاینده باد آداب غلامی که شیوه غلامان معمول ... ست بجا آورده بموقف عرض

مجرایان حضور موفور السرور میرساند القاب و آداب وزرای عظیم الشان بوالاجناب

حضرت وزیر الاعظم دستور المعظم مورد الطاف شاهنشاهی نوبت نواز مرتبه آصف جاهی

مسند آرای نظم وزارت رایت افراز میدان امارت مشتری خصال مریخ جلال التماس بندگی درینولا

و خانه زاد کمینه آنکه نامه والا و صحیفه معلی متضمن باحکام پادشاهی مشعر بر دوام ظل الهی ورود

میمنت آمود ایضاً بجناب ارکان بارگاه و اعیان درگاه نواب وزیر والا تدبیر

خورشید رای مملکت پیرای بزم افروز ارحمت ... نکته اند خردمندی وزیر

ادا رای امیر الامرا قاعده دان محفل شهریاری خورشید آسمان کامگاری مخزن اسرار شاهی
مطلع انوار ظل الهی معروض آنکه غلام عقیدت التیام از خدمت ملازمان گرامی حضیض
حاصل کرده داخل مجالات شد ایضاً بنده خاکسار فدویت شعار که از اهل قوم
ادعیه ترقی دولت و صفحه باطن را بنقوش ازدیاد مرتبت آن مشیر بیر مملکت ظهیر سلطنت خدیو
عدو بند کشورکشای همام اولوالعزم فلک نما مرقوم دارد بتقدیم آداب غلامی فخیر نیکنامی
معروض میدارد ایضاً بعرض بساط بوسان حضور و باریابان محفل فیض گنجور دستور معظم
امیر مکرم عقیدت پرور انصاف گستر مروج مراسم عدل و داد قامع بنیان ظلم و فساد خان خانان مقرب
خاقان یار وفادار سردار نامدار میرساند ایضاً بخدمت فیضدرجت عمدة الوزرای عظیم الشان
امرای عالی مکان جهان لوای وزارت مسند نشین بارگاه حافظ مملکت ناصر سلطنت مدار المهام مرجع
الانام یدالله زحمته عرض میدارد پروانه جهان مطاع خورشید شعاع تبارک رادت کیشان تو مکرر
وظل کرامت افکند القاب و آداب بکرامرای نامدار نواب نامدار رفعت قدرت قضاصولت
خلد الله دولته آداب نیاز و بندگی که شیوه بندگان صمیمیت بجا آورده معروض ضمیر دراعزاز
فرخنده فرجام ابواب کرامت بر روی ملازمان دولت گشاد حسب الامر معمل خواهد آورد ایضاً
نواب مستطاب معلی القاب دام اقباله آداب تسلیمات فدویانه بتقدیم رسانیده عرض میدارد فرمان
خجسته انجام در ساعت سعید صدور عزت آورد بر طبق نگاشته قلم فیض توام ظهور تواند گرفت
ایضاً نواب نامدار فلک جناب خورشید رکاب دام عدله نیاز نیاز بر جاه
عجز گذاشته بعرض مطلب می دارد گلدسته گلستان افضال یعنی نامه منشور اقبال

ذره آوانِ محمود و زمانِ مسعود ورود کرامت فرمود حسب الارشاد عمل سعی خواهد بست ایضاً
نواب نامدار خداوند خدایگان ادام الله فضائله خاک اقدام خدام درگاه والا سرمهٔ چشم عبودیت و ملتمس
بنمایند نامهٔ والا که پرورده معلی در باب مجالات و امداد تعاون سرفراز ساخت حسب الارشاد
سرمو تجاوز نخواهد کرد ایضاً نواب نامدار پیر و مرشد خداوند نعمت سلامت چهرهٔ ارادت
را از خاک عقیدت آبرو بخشیده التماس آنکه بیدار رقعهٔ خاص فیض اختصاص درباره
تقسیم تنخواه سوار و پیاده پرتو ورود افکند هرچه رقمزدهٔ کلک جواهر سلک شده انشاء الله نعم
همچنان بعمل خواهد آمد القاب و آداب دیگر خوانین ذوی الاقتدار خانصاحب والامناقب
بلند مراتب مد ظله بعد ادای آداب جبهه سائی سدهٔ جاه و جلال معروض خدمت ملازمان
درگاه والا آنکه دیباچهٔ دولت و اقبال یعنی ورود میمنت آمود مفاخرت بخشید و لوحهٔ صفحات
و صفا یعنی کتاب عالی حضرت قدر افزای کمترینان گردید ایضاً خانصاحب کرم فرمای
نیازمندان و قدر افزای کمترینان سلامت بعد تقدیم تسلیم عبودیت که طریقهٔ ملازمان
فدویت شعار است معروض باد صحیفهٔ فضل و کمال آیهٔ نزول فیض شمول مباهات گوناگون
عنایت فرمود ایضاً خانصاحب والاشان رفیع المکان سلامت پس از ناصیه فرسائی
عتبهٔ عظمت و اقبال بعرض باریابان حضور انور میرساند خطاب میمنت مضمون و کتاب
عظمت مشحون کالوحی من السماء نزول اجلال فرمود ایضاً خانصاحب خداوند نعمت غریب
پرور سلامت بعد ابلاغ قوانین عقیدت و ارادت که سرمایهٔ بلندی و پیرایهٔ ارجمندی است مکشوف رای
اشرف می گرداند پروانهٔ الطاف آگین ورود میمنت آمود ممتاز گردانید ایضاً

ایضاً خانصاحب قبله ضرمان حاکم دوران سلامت بعد تمنای ملازمت کثیر المفاخرت
و آرزوی خدمت وافر الکرامت بر ضمیر خورشید نظیر واضح باد در آبادی قریات فراری
موافق مضمون فیض مشحون پروانه عالی اجرای کار نموده شد القاب و آداب
میرزایان بزرگ میرزا صاحب فیض بخش عالم و عالمیان سلامت بعد اهدای
هدایای آرزوی نیازمندی و اتحاف تحائف تمنای مستمندی بر آئینه ذهن صفا
روشن باد شقه فیض مرقعه و رقیمه لطف ضمیمه تاج اقبال بر تارک ارادت کیشان نهاد
ایضاً میرزا صاحب مرجع امور انام و مجمع مهمات خاص و عام دام حشمته و دولته بعد
اطاعت بدرش عبودیت کشیده عرض میدارد نامه نامی و صحیفه گرامی بوصول لطف شمول
عزت و حرمت بخشید ایضاً میرزا صاحب سراپا عدل و احسان سلامت حلقه ارادت بگوش عقیدت
انداخته جناب آستان بلند دولت عرض میدارد مفاوضه شریف و مکاتبه لطیف در اشرف
اوقات شرف ورود بخشید ایضاً میرزا صاحب ملاذ نیازمندان پشت پناه بیکسان
سلامت بعد دعای طلوع نیر دولت و اقبال از افق جاه و جلال بخدمت فیض موهبت گزارش
مینماید الانامه مفاخرت آیات منزلت و مرتبت بخش خانه زاد گردید ایضاً میرزا صاحب مشفق
و کرمفرمای بعنایت سلامت از خادم دیرینه که بوظائف خیر جوهی اوراد و دولت خواهی مدام
موظف میباشد عرض معروضه برجه پذیرائی باد نوازشنامه عالی قدر افزای بندگان صمیمی شد
القاب و آداب سادات عظام میر صاحب خداوند نعمت نقاوه دودمان
سیادت دام اقباله از خاکسار فدویت شعار جان نثار رسوخیت آثار

برضمیر منیر ضیا پذیر ملازمان مستفیض الخدمت روشن و هویدا می سازد سرفراز نامهٔ تفضل آمود
موجب افتخار عقیدت کیشان گشت ایضاً میر صاحب بندهٔ سادات عظام
خلاصهٔ نسل کرام سلامت بندهٔ عقیدت کیش دولت اندیش پس از گزارش آداب فدویت عرض مینماید
تلطف نامهٔ والا مرتبت ورق ملازمان خیر طلب فلک رسانید ایضاً میر صاحب قبلهٔ فیض رسان
خاص و عام سلامت خیرخواه سرتا سر طلب سراپا ادب پس از تقدیم مراسم نیاز و تبلیغ مراتب
عجز و انکسار منکشف رای اقدس میگرداند نوباوهٔ حدیقهٔ اقبال و گلدستهٔ چمن افضال
یعنی گرامی نامهٔ والا ورود دولت آمود فرمود ایضاً میر صاحب امیدگاه امیدواران و کامروای محتاجان مدالله
ظلال احسانه بندهٔ عبودیت منش فدویت روش بخدمت ملازمان سرکار عالی اقتدار مصدع
اوقات میگردد جریدهٔ دولت و اقبال یعنی پروانهٔ کرامت نشانه بصدور فیض ظهور انواع
مباهات بخشید ایضاً میر صاحب بلند و فیض بخش فیض رسان سلامت خیر سگالان طلب
جبین نیاز بسجود عجز منقش دارد بر خاطر قدسی مناظر و طبیعت حق طویت ظاهر و باهر باد عنایت نامه
همایون فال در ساعت اسعد و اوقات اشرف بر مضامین مرقومه مطلع گردانید القاب
و آداب قاضی مسندآرای دار القضا منصف صدق و صفا قاضی اسلام مرجع
انام مدالله ظله آداب ... خود این کمترین بخدمت ملازمان حضور بجا آورده معروض
ایضاً قاضی القضات رفیع الدرجات سراپا حسنات و برکات دام قضاوه آداب نیازمندی
که سعادت دارین در و منحصر ست بتقدیم رسانیده عرض می نماید ایضاً مظهر
نصیبهٔ شریعت غرا مروج مراسم اسلام کفیل امور کافهٔ انام اعظم الله شأنه نفوسهم

عنوان خط سرنوشت ساخته التماس نمودند ایضاً فضایل شعار شریعت آثار خجسته صفات زید الله حسناته خاک پای بندگان کحل الجواهر چشم صورت بینی منور نموده بنده کی قلم می آرد ایضاً مجمع کمالات سنیه منبع سعادات شرعیه دام برکاته بعد اشتیاق ملازمت سرا پا مکنون رای بیضا ضیای میگرداند القاب آداب مفتی مفتی احکام شریعت غرا فتوی نویس ملت بیضا صان الله عزته و حرمته بعد آرزوی خاک بوسی اقدام شریف عرض مینماید ایضاً ناسک مناسک عدل و داد سالک مسالک صدق و سداد زید الله صدقه و عدله مراسم آداب فدویانه که موجب افتخار دارین ست عرض نموده عرض میدارد ایضاً راسی شعار دستی کردار فرمانروای دار القضا مفتی بی ریا زید الله ریانته ادعیه ازدیاد دولت روز افزون و زور ... ساخته بعرض میرساند ایضاً مروج مسائل شرعی مترجم اخبار نبوی مفتی دین تابع شرع ... مادو خاصیت و مستعد ملازمت بوده بعرض میرساند ایضاً افاضت ... و افادت ... دستگاه والا دانش بزرگ منش دام دولته از تکلفات رسمی و رسمیات تکلفی ... ساخته عرض میدارد القاب و آداب علما و فضلا مجمع فضائل و کمالات محرم اسرار احادیث و آیات زید الله تعطفاته خاک آستانه شریف سرمه دیده دل ساخته با رقام مطلب ضروری می پردازد ایضاً افضل العلما و اکمل الفضلا زبده ارباب معقول و منقول خلد الله علمه و فضله ادعیه ترقی فضل و کمال بالوجه دل بجای منازل مرقوم ساخته ... می پردازد ایضاً عمدة العلما و قدوة الفضلا محقق حقائق دین مدقق دقائق شرع متین ... فضله دراد عقیدت و اشتغال ارادت و ظایف نیل و بها ساخته عرض مینماید ایضاً

مقتدای ارباب علم و فضل پیشوای اصحاب عقل و نقل ضمیمهٔ مدرسهٔ عبودیت را بدرس نیاز
رونق داده عرض مینماید ایضاً کشاف علوم شریعت و صراف فنون حکمت مدظله راسخ العقیدت
و صادق الارادت بعد عرض تسلیم بخدمت بندگان حضور موفور السرور رسانده القاب
و آداب فقرا و مشایخ کبار طریقت شعار حقیقت آثار قدوة السالکین زبدة العارفین دام
کشفه بعد استیلام عتبهٔ تقدس مرتبه عرض میدارد ایضاً مجمع انوار لاهوتی محرم اسرار
جبروتی صاحب مکاشفه و مشاهده زید الله معرفته آداب خادمانه بجا آورده عرض
میدارد ایضاً حقیقت مآب طریقت انتساب مصدر برکات و حسنات عم افضاله نا
اعتقاد را بر آستانهٔ فلک آشیانه گذاشته التماس مینماید ایضاً کاشف اسرار ملک و ملکوت
ناظر انوار تقدس و جبروت خلد الله کرامته از بساط بوسی بزم حضور انور سعادت اقتباس نموده
التماس مینماید ایضاً مجمع علوم روحانی مورد فیوض سبحانی نقطهٔ دائرهٔ هدایت [illegible]
کرامت زید الله فقره تارک نیاز برشدّه رسوخیت اعتقاد گذاشته بجای دامان حاضر
عرض مینماید القاب و آداب که فرزندان بوالد بزرگوار می نویسند
قبلهٔ امانی و آمال کعبهٔ جود و افضال دام اشفاقه بنده و فاکیش ارادت اندیش بعد عرض تسلیمات
عرضه میدارد ایضاً [illegible] صحیفهٔ کاملهٔ کمترین فرزندان را عزت و جاه افزود ایضاً قبلهٔ حاجات
دینی و دنیوی دام [illegible] بعد از تقدیم خدمات شایسته که ذریعهٔ سعادت کونین افتخار دار
بعرض مطلب می پردازد [illegible] دولت روزافزون یعنی والا نامهٔ میمنت مشحون بشرف ورود
شفقت آمود مشرف کرداند ایضاً قبلهٔ اعاظم ایام و کعبهٔ اکابر انام دام شفقته بنده

بنده دولتخواه ترقی طلب کمترین فرزندان بعد اظهار مراتب کورنشات عرض مینماید که
نامهٔ نامی چهره وصول افروخته ایضاً قبلهٔ حقیقی و مجازی کعبهٔ صوری و معنوی دام عطاها
جبین نیاز بخاک عقیدت فرسوده کلشوقرای قدس میگرداند مرحمت نامهٔ عاطفت شمامه که
بکمال شفقت مرقوم شده بود عزت و خصوصیت بخشید ایضاً قبلهٔ دو جهان و کعبهٔ جاودان
خلد الله ظل اشفاقه ناصیهٔ عجز و نیاز بسجود ارادت منقش ساخته عرض مینماید مفاوضهٔ شریفه و مفاخرت
مود ایضاً قبلهٔ قدسی سانی و کعبهٔ آمال و امانی ستّها بعد تمنای حصول دولت آستانه بوسی
ملاذ ما ان حضور موقوف عرض میرساند صحیفهٔ عظامی اصدار افتخار فرمود القاب و آداب
که فرزندان بمادر مینویسند حضرت والده ماجده من دامت شفقتها بعد ادای مراتب
تسلیمات و گذارش مدارج کورنشات بعرض پرستاران بساط عصمت مناط میرساند نمیقهٔ انیقه
[illegible] تو اجلال انداخت ایضاً حضرت والده معظمه مکرمه من ایدها الله اشفاقها فرزند کمترین
عقیدت گزین بعد اجرای لوازم رسوخیت و پس از اظهار مراسم عبودیت مکشوف ضمیر انوری گردانید
نامهٔ فیض شمامه در عین انتظار سرفراز ساخت ایضاً حضرت مخدومهٔ معصومهٔ من دامت
اعطافها بعد استظلال عنایات عالیه و تفضلات متعالیه ضمیر عاطفت تخمیر روشن نموده باد صحیفهٔ
همایون مبارک مضمون مسعدت درین بخشید ایضاً حضرت والده مشفقه زبدة العفائف و المخدرات
زید قدرها الطافها ظل اقبال و سایهٔ افضال بر تارک نیازمندان [illegible] کمترین مستدام باد عطا
نامهٔ شفقت آمود ورود اقبال آورد ایضاً حضرت والده شریفه محترمه محتشمه خلد الله عظمتها
سرمایهٔ مواهب عظمی و پیرایهٔ عواطف کبری از خاک بوسی عتبهٔ علیه حاصل نموده مبتهج

بایمانگان حضور عفت گنجور میرساند عاطفت نامهٔ گرامی شرف اقتباز کرامت نمود

القاب و آداب که برادران خورد به خواهر کلان می نویسند همشیره صاحبه

عفیفه مستوره دوران کرامت عصمتها بعد ادای مدارج عنایات بی پایان و مراتب عواطف فراوان که سعادت دارین در و مضمرست بعرض احوال می پردازد منشور سعادت و طغرای فضیلت قد حسن اوقات کمترین برادران را مفاخرت بخشید **ایضا** همشیره صاحبه معصومه دوران سلمها الرحمن بعد تمنای حصول دولت ملازمت سراپا افادت بر ضمائر قدسی نقاب مخدومهٔ عالی منزلت واضح و لائح باد کرامت نامهٔ عنایت شمامه که مشعر بر حالات خیریت سمات بود انواع انواع مباهات بخشید **ایضا** همشیره صاحبه مخدومهٔ مخدرات سرادقات عصمت احسانها بعد استحصال سعادت گزارش بندگی نیازمندانه مکشوف رای خورشید ضیا می گرداند مثال ذی مثال یعنی نامهٔ تقدس شمامه متضمن کوائف بومی انطرف قیام اقسام عزت کونین **ایضا** همشیره صاحبه شفقت فرما کمترین برادران دامت اخلاقها مطرح انوار رحم و لطف مکارم بوده عرض میدارد بورود صحیفهٔ سامیه و ملیفهٔ نامیه عالم عالم سرفرازی رو نمود **ایضا** همشیره صاحبه سراپا عطوفت و سراسر الطاف صانها الله عن تها از روائح الطاف بیکران و نفائح اعطاف بی پایان مشام بندگی را معطر ساخته بخدمت خادمان عقیدت توامان معروض آنکه کتاب الطاف مشحون خطاب اعطاف مقرون محتوی بر حقائق حالات خیرآیات شرف ورود نمود

القاب آداب عمو مع ورود خط عمو صاحب مظهر الطاف و مصدر اعطاف دامت افضالهم بعد طی تکلیفات رسمیه و رسمیات تکلفانه عرض برخاطر اشرف مخفی و محتجب نماند الحمد

در نامهٔ مشکین شمامهٔ آن والا منزلت مرقوم بود مشروح و واضح گشت ایضاً عمو صاحب ابا اشفاق
مربیانه سلامت بعد عرض مراتب نیازمندی و اظهار مدارج مستمندی ملتمس آنکه نامهٔ خورشید شعاع
صحیفهٔ سپهر ارتفاع بورود فضیلت آمود ابواب شادمانی گشاد ایضاً عمو صاحب منبع برکات
و مصدر حسنات عم برّه و احسانه بعد اظهار لوازم عبودیت و ابراز مراسم رسوخیت رایات
ارادت بمیدان عقیدت برافراشته و آیات عبودیت بر ناصیهٔ فدویت نگاشته چگونگی حالات
عرض میدارد کوائف مرقومهٔ صحیفهٔ گرامی و رقیمهٔ نامی واضح و لائح گشت ایضاً عمو صاحب
قبلهٔ صوری و معنوی دام حسناته و برکاته بعد عرض مراتب دولتخواهی و خیراندیشی که ذریعهٔ افتخار
فدویان است بترقیم کوائف یومی می پردازد حقائق مندرجهٔ منیقهٔ انیقه بر منصهٔ ظهور در آمد ایضاً
آپ صاحب قبلهٔ نیازمندان و کعبهٔ مستمندان سلامت بعد اظهار نیاز فدویت و ابراز آئین عبودیت
التماس مینماید چگونگی واردات آنجانب که بکلک توجه سلک آورده بودند بادراک رسید القاب و آداب
ماموں: ماموں صاحب توجه فرمای بیکران و الطاف نمای بی پایان سلامت اقتباس
انوار فیوض از محفل نشینان تقدس منزل نموده بموقف عرض باریافتگان حضور میرساند حالات مانده بود
آن سراپا تفقد از عبارت عنایت نامهٔ الطاف شمامه ظاهر و باهر گردید ایضاً ماموں صاحب
خداوند خدایگان مدظله بعد تقدیم مراسم خدمتگذاری و تلزیم لوازم فرمانبرداری معروض ضمیر
شفقت پذیر میرساند نامهٔ والا منزلت سپهر مرتبت که بنام فدو احقر شده بود صدور عظمت
نمود ایضاً ماموں صاحب سراپا شفقت و سراسر مرحمت مدظله و دامت دولته بعد
وظائف ... گوئی بتقدیم رسانیده شرف امتیاز حاصل می نماید اعزاز نامهٔ شفقت

بوصول ابتهاج شمول قدرافزای کمترین گردید ایضاً ما موفصاحت ذریعه نیازمندان وسیله بیکسان مدظله کمترین عقیده انتظام بعد اظهار مراسم عجز و انکسار بعرض عتبه نشینان فلک رتبه میرساند صحیفه شریف و رقیمه لطیف متضمن بر چگونگی حالات فرحت سمات خرسند خاطر بخشید ایضاً ما و نصاحب را پا الطاف و اشفاق دوام قباله از خادم راسخ العقیده بعد ادای مراسم نیازمندی مکشوف خاطر اقدس ضمیر انور باد حالات مرقومه نامه والاحیف بحرف واضح گردید القاب و آداب برادر کلان برادر صاحب عالی منزلت معالی منقبت سلامت بعد آرزوی قدمبوسی و تمنای آستانه روبی که از دائره تحریر خارج ست باظهار مدعای ماوجب مصدع اوقات شریف می گردد بورود عنایت نامه نامی و دریافت مضمون آن تقویت ظاهر و باطن گردید ایضاً برادر صاحب امیدگاه برادران حقیقی و مجازی سلامت بعد استحصال دولت خاکبوسی اقدام شریف واضح ولائح خاطر مبارک گرداند باصدار مفاوضه عظامی وادراک مطالب مرقومه آن خیلی عزت وافتخار حاصل نمود ایضاً برادر صاحب شفیق احوال برادران سلامت بعد نیل دولت ملازمت سراپا مکرمت مقصود آنکه صحیفه شرفنامه فیض شمامه درحینیکه دیده دل بشاهراه انتظار دوچار داوردود وافرالمسرت نمود ایضاً برادر صاحب کرمفرمای برادران قدرافزای منتسبان سلامت بعد حصول دولت آستانه بوسی که سعادت ابدی درومضمرست روشن رای انور باد کتاب الاخطاب سعلی صحیفه بزرگی انشراح خاطر وابتهاج باطن بخشید ایضاً برادر صاعالی جناب فیض انتساب مدظله از بنده صادق الارادت بعد سلام و نیاز مکشوف خاطر دریامقاطر باد نامه شرافت آئین

القاب و آداب که شاگردان باستاد نویسند

آید و منیقهٔ لطافت آگین ورود نمود مصدر بوارق معانی مظهر شوارق فیض سامی منبع الجود والاحسان حضرت
استادی عم فیضه ناصیهٔ اعتقاد را بسجود عبودیت رسانیده و فرق نیاز را بگل تسلیم زینت بخشیده
معروض خدمت شاگرد الارشت میدارد از جناب فیض انتساب خیص حاصل کرده بغم بیگانه
رسید حسب الارشاد در مقدمهٔ معلومه سعی موفوره نمود بعد خرابی بصد نوع وبدیه شد امید عنقریب حسب
خاطر صورت بندد چنانچه حامل رقیمهٔ نیاز مفصل عرض خواهد کرد تا حصول دولت قدمبوس
بار فایم قایم قدسی ضمایم سرفراز ساخته باشند ایضاً مخدوم الانام مرشد خاص و عام دقیقه شناس
معقولات و منقولات حضرت مخدومی ام عنایته بعد اقتباس انوار فواید از آستان آفتاب نشان ملازمان
درگاه والا و پس از گلچینی ریاض تسلیم ز بهار فیض نثار خادمان بارگاه معلی بعرض مقاصد ضمیر عقیدت
پذیر می دراید سرفراز نامهٔ حقیقت آگین و صحیفهٔ کاملهٔ طریقت آمین بورود تفضل آمود فرق نیاز
نیازمند را براوج فلک رسانید از دریافت خیریت و ادراک صحت مزاج اقدس خرسندی حاصل
کرده ایضاً سر دفتر علماء روزگار سرمنشاء فضلای عالی اقتدار حضرت استادی ادام الله
علمه و فضله تحفهٔ ارادت و هدیهٔ عقیدت بخدمت مستفیدان خدمت بگذرانیده باظهار مطلب لابد
میکوشد پس از آن ورود مدید نامهٔ عزت بخش و حرمت افزا ورود افتخار آورد دریافت خیار کلی و جزئی
اطمینان کلی و جزئی حاصل شد رجاکه تا حصول دولت ملازمت بعنایات نامجات خیریت آیات سرفراز
شده باشد

فصل دوم در بیان القاب و آداب آشنایان و برادران

قرابتی و نفسی که مرتبهٔ مساوی دارند برادر صاحب مشفق مهربان

قوت بازوی برادران سلمه حاضر و غایب امیدوار تلطف تفقد خود دانسته معلوم فرمایند دیگر
که از نامه و پیغام فرحت التیام مسرور الوقت نگشته موجب تعلق خاطر است برخلاف گذشته شده
و بیان حالات خیریت آیات باشند که طمانیت قلبی از آن حاصل شود ایضاً برادر صاحب توجه
نمای فراوان و تفقد فرمای بی پایان سلمه بعد ابلاغ مراسم دوستی و یکجهتی و اظهار مراتب
اتحاد و یکتائی معلوم و مفهوم فرمایند مراسله بهجت عنوان و مکاتبه مسرت سامان در اوان
اسعد ورود فرحت و عشرت نمود مبتهج و مسرور ساخت ایضاً برادر صاحب مهربان
کرم گستر و کرمفرمای مهربانی آور سلامت بعد سلام سنت الاسلام آنکه از دیر باز طبیعت اخلاص
طویت متعلق انتظار است موانع عدم ارسال رسل و رسائل خیر استقامت مزاج شریف
امری دیگر مباد ایضاً برادر صاحب سراپا اشفاق و سراسر اخلاق سلامت بعد اظهار
مراتب ازدیاد مواصلت سراپا افادت آنکه عرصه بعید میگذرد که از حالات خیریت آیات
اطلاعی دست نداد همین باعث تفکر و تردد است مناسب که احوال خود را ترقیم فرموده باشند ایضاً
برادر صاحب نضارت بخش چمن قرابت و طراوت افزای گلزار عطوفت سلامت بعد ابلاغ
شرائط آرزومندی ملاقات که پایانی ندارد مشهور رای اتحاد پیرای باد مفاوضه مسرت سمات
و مکاتبه نشاط آیات بورود انکند مطالعه آن صحیفه صحت و تندرستی اطمینان کلی حاصل
نمود ایضاً آداب که آشنایان بهر قوم رامی نویسند خانصاحب قدیم الاحسان
و عمیم الامتنان سلامت مدت مدید عرصه بعید منقضی میگردد که از دریافت خرسندی مزاج صحت امتزاج
انبساط و ابتهاج خاطر دست نداده نگرانی دارد قصد از تحریر کلمات خیریت آیات شادمان ساخته باشند

ایضاً امیر صاحب عالیقدر والامنزلت آرزوی ملاقات عظامی و تمنای مواصلت گرامی چندان نیست که بتحریر قلم در آید پس المنسب آنکه بترقیم کوائف ضروری پردازد نامه والا مرسله آن عالی قدر چهره وصول افروخت بر طبق ارقام شریف در مقدمه معلومه حتی المقدور سعی خواهد بود **ایضاً** شیخ صاحب مشفق مهربان تفقد فرمای بی پایان سلامت تمنای مواصلت و آرزوی مکالمت در قید قلم آوردن آب در یا بکیل مشت پیمودنست پس اولی آنست که بتحریر مطالب پیشنهاد خاطر پردازد صحیفه اخلاص رقیمه اختصاص مصحوب برادر عزیز فرحت بخش خاطر منتظر گردید **ایضاً** میرزا صاحب سراسر عطوفت و سراپا رافت سلامت بعد سلام مصادقت انجام پیام موالات التیام معروض رای تودد انتمای آنکه رساله بهجت قرین و قباله انبساط آگین چهره دوستی و اتحاد در آب و رنگ خرمی بخشید ترقت که همیرن نسق از خط و کتابت یاد شاد میفرموده باشند **القاب و آداب آشنایان که هر تبه مساوی دارند** محب صادق مخلص واثق دوستدار بی ریا و آشنای با صدق و صفا سلامت بعد استطلاع حالات خیریت آیات مکشوف ضمیر تودد تخمیر با دنسخه دوستی و اتحاد مجموعه صدق و سداد در احسن ساعات اصدار بهجت نمود **ایضاً** صادق الاخلاص راسخ الاتحاد کلید گنجینه دوستی مفتاح خزینه یکجهتی سلامت از شدائد مفارقت و مکاره هاعدت چه نگارد و چطراز و از شوق نامه دوستی و وداد که رقم زده کلک محبت سلک شده بود عالم عالم شادمانی حاصل شد **ایضاً** دوستدار صداقت آثار عمیم اللطف والاحسان سلامت از دوری حضوری و مهجوری لاجدی چه بقلم آید مستغث الله

سببی سازد که پرده مفارقت برخیزد از مطالعه عنوان صحیفه اتحاد که رقم زده قلم وداد شده بود
انبساط خاطر اندوخت **ایضاً** محب حقیقی و مجازی و مستدام صوری و معنوی سلامت بعد
استحصال ملاقات خرمی آیات مکشوف خاطر باد بوصول ملاطفه معاطفه ریاض محبت و یکجهتی سیراب
و شاداب گردید **ایضاً** مجمع مکارم اخلاق و مصدر مراحم و فاق سلامت ریاض اخلاص بابر
مصادقت نزهت جاوید بخشید التماس میدارد اشتیاق نامه اتحاد شمامه متضمن احوال خیریت مآل
آن صداقت استمال باصدار خرمی آثار خوشوقت گردانید **القاب و آداب شوهر با اهلیه خود**
نویسید حفظ الهی حرز نامتناهی قرین حال آن عفیفه روزگار باد در پناه عصمت خیر العاصمین بوده
دریافت نمایند مکاتبه سراپا ملاطفه مرقوم خامه اشتیاق رسید مندرجه مفهوم گردید **ایضاً**
انیس خاطر غمگین و جلیس دل اندوهگین دام اتحادها در حفظ خیر الحافظین مانده معلوم نمایند
صحیفه بهجت و رقیمه مسرت ورود نشاط آورد بدریافت خیریت مسرور و مبتهج گردید **ایضاً**
عزیزه وفاکیش عفیفه محبت اندیش دام اخلاصها حق سبحانه تعالی در پرده عصمت نگاه داشته
بمطالب صوری و معنوی رساناد خطوط محبت منوط علی التواتر ورود نمودند احوال
مسطوره اطلاع بخشیدند **ایضاً** مونس شبهای تنهائی موجب قرار و شکیبائی
زید الله عصمتها اظهار مراتب اشتیاق و ابراز مدارج وفاق آنکه خط مسرت نمط در معد
که مرقوم شده بود بنظر گذشت **ایضاً** چمن آرای حدیقه وفاداری گلشن پیرای باغ کامگاری دام مت
محبتها در رضای الهی خوش و خرم بوده اوقات پسندیده خود بحسنات گذرانند رقیمه لود داد
الوفاق یمنی خط مسرت در عین انتظار وصول بهجت شمول نمود **القاب و آداب اهلیه به شوهر**

چو دیر رسید تسلی بخش خاطر حزین و تشفی نمای باطن غمگین سلمه الله تعالی تا از دولت وصال دور
مانده و از بزم حضور بهجور افتاده آتش فراق و نایرهٔ اشتیاق متاع صبر و شکیبائی سوخته
چه نویسد صحیفة المسرت ورود فرحت نمود مرهم زخم دل ساخته بدعا میپردازد ایضاً
واقف راز محبت و کاشف اسرار مودت سلمه از تکلفات رسمیه و تعینات عرفیه گذشته بی تکلف
بمکاتب می در آید رقیمهٔ دلکشا و صحیفهٔ جانفزا در اشرف اوقات و احسن ساعات ورود نمود
ایضاً محرم حریم خلوت و جلوت سراپا خلوص محبت و مودت سلمه التهاب نایرهٔ اشتیاق
و اشتعال آتش فراق چندان نیست که بزبان قلم در آید ناچار بدعای واجب الادا قیام میورزد
مکتوب جان نواز دلکشا نزول فرحت شمول نمود کیفیت مرقومه بادراک رسید ایضاً
مصدر مهر و وفا مرکز صدق و صفا دام ظله جوش و ولوله شوق وصال بهجت مآل که از
تحریر خارج است عنان سمند قلم را ازین وادی معطوف ساخته بدعا میگراید ملاطفه
لطیفه و مکاتبهٔ شریف رسید باعث سرور و شادمانی گردید ایضاً سرمایهٔ زندگی و
فرخندگی سلمه التهاب مشاغل دوری و اشتعال نوائر مهجوری بنحوی نیست که بتحریر و تقریر
درست آید لاجرم بمقصد می در آید مکتوب مرغوب القلوب در ساعت مستحسن جلوه استحصال داد

القاب و آداب که عاشق بمعشوق نویسد غنچهٔ نو دمیدهٔ گلزار خوبی

تو بادهٔ نو رسیدهٔ باغ محبوبی زید الله حسنه عالم عالم آرزوی خدمت حضور و جهان
جهان تمنای ملازمت موفور السرور بر ملازمان حاشیهٔ قرب اظهار ساخته عرض احوال
کثیر الاختلال می نماید تا از خاک آستانهٔ شریف سرمهٔ بینائی در چشم ظاهر بین نکشید

قسم گلستان حسن که اشک ارغوانی مهرهٔ سرخ بر بساط چهرهٔ زرد چیده و این شعر حسب حال
خامهٔ مژگان بر بیاض دیدهٔ گریان نگاشته بیت ز سرگذشت بی‌نوا چشم . بگیا ز سرگذشتم بی‌نوا نیست
ایضاً زینت بخش بزم رعنائی شمع افروز محفل زیبائی نوّر الله وجهه نائرهٔ اشتیاق هم آغوشی
و آتش آرزوی هم‌دوشی متاع صبر و شکیبائی و جنس تاب و توانائی چندان بسوخته و بشعله
بر باد نداده که اثری و یا نشانی از آن در عالم وجود یافته شود بر این قیاس آنچه از ایام
مهاجرت و لیالی مفارقت بر این بیدل میگذرد چه گوید و چه نویسد ایضاً باده نوش
میخانهٔ تغافل مشربی دام بردوش صیدگاه خودمطلبی وفقه الله بوصله سرشک نیاز را بدولت
پابوسی ناز رسانیده و دیدهٔ داغ دل را براه انتظار وصال روشن گردانیده التماس میدارد
نامهٔ الطاف اهتمام و صحیفهٔ اعطاف نما ورود بهجت نمود کاغذش مرهم زخم دل و سواد حرفش
سرمهٔ چشم دیدار مشتاق ساخته ترقب که همبرین منوال از نگارش احوال رفع الالم دوری و دفع
قلق مهجوری نموده باشند القاب و آداب که معشوق بعاشق مینویسد شوریدهٔ دشت محبت
و آشفتهٔ وادی مودت زیّد الله عشقه مراتب اخلاص و مدارج اتحاد روز بروز در تزاید و
ترقی باد از شنیدن جذبهٔ عشق و شورش سودا بی اختیار خاطر متعلق ست مادام که ید و وصل
نابرکر و تبیغنیه و ماغ و تصفیه تعلک کوشیدن ضرور داند ایضاً سوختهٔ آتش دوری و افروختهٔ داغ
مهجوری آغازه الله شره بداده آداب محبت و لوازم صداقت بتقدیم رسانیده زبان قلم را بتحریر مطلب
زبان میسازد ذلی وجوه با وجود آن مسالک صدق و صفا و آن مناهج مهر و وفا تحفل
حضور و بزم مهر دور غبار تکدر ز خاطر شرده دیگر نمی‌نشد جلد خود را برساند و نهال مراد بسرزمین دل نشاند ایضاً

خانه بر دوش عالم تجرید و حلقه بگوش جهان تفرید دام عشقه بعد استحکام قدم عشق بر جادهٔ
مصادقت و استکان مرتبه خصوصیت بر مرده عشاق روشن باد تپش قلب از حرارت فراق
و حقیقت سراسیمگی از فرط وفاق زبانی الکنری واضح گشت اینقدر نباید و نشاید **فصل سوم**

در بیان القاب و آداب که بزرگان بخردان نویسند برخوردار سعادت آثار
سرمایهٔ زندگی اطال الله عمره بعد آرزوی دیده بوسی واضح و لائح باد کیفیت شبانه روزی
اینجانب بنوعیکه میگذرد فراخور شکر و سپاس است و مژدهٔ صحت و عافیت آنسرمایهٔ سعادت
استدعا میدارد **ایضاً** برخوردار بلند اقبال فرخنده فال محفوظ باشند بعد تمنای دیدار
فرحت آثار مشهود باد اخبار احوال الصحت مقرون است و خیریت آن قرة العین مدام خواهان **ایضاً**
برخوردار نور الابصار خجسته اطوار زید الله قدره و عمره بعد استدعای وجوهات خیریت مخفی نماند
احوال اینجا بنوعیکه دارندهٔ جزو کل میدارد سزاوار حمد و ثناست و صحت و عافیت آن
نورچشم دوام استدعا می نماید **ایضاً** برخوردار حمیده ذات ستوده صفات طال عمره بعد دعا
که فاتحه کتاب خاتمهٔ کلام است بر ضمیر سعادت تخمیر ظاهر و باهر باد حقیقت یومی اینجانب بحمد ایزدی
مقرون است و حالات خیریت آیات آن فرخنده خصال شب و روز جویان میباشند **ایضاً** برخوردار
اقبال و ثار سعادت آثار در حفظ آلهی باشند بعد آرزوی دیدار و تمنای ملاقات فرحت شعار معلوم و مفهوم
باد کوائف ماضی و حال چنانکه گذشته و میگذرد مستوجب شکر و منت است و تندرستی صحت و عافیت
آن ستوده صفات پیوسته مطلوب اراده **القاب و آداب که مادر و پدر بدختر**
مینویسند برخورداری نورچشمی سرمایهٔ عصمت و پیرایهٔ عفت قامت آن نونهال

مراد رسینده باد از چندماه باستماع مژدهٔ خیریت مسرور نگردیده موجب نگرانی خاطر است لازم
که پیوسته نویسان حالات باشند تا خورسندی و خوشوقتی دست دهد ایضاً بگاه روشنی بخش دیدهٔ
والدین اطال الله عمرها بعد تحریر دعای مزید عمری که خلاصهٔ مطالب و زبدهٔ مآرب است مفهوم باد
خط مسرت نمط بمطالعه درآمد بدریافت صحت و عافیت خوشی و خرمی رو نمود ایضاً برخوردار
قرة العینی سلمها الله تعالی بعد دعائی که والدین ابی فرزندان سعادتمند پیش نهاد خاطر دارند
واضح میگرداند بارها خطوط مسرت نمط مشعر بر چگونگی حالات صحت آیات رسیدند بمطالعهٔ آنها
خوشی حاصل گردید ایضاً نور دیده رسیده ظاهر و باطن زیدالله قدرها و عمرها هر چند که از
آیندگان آنطرف احوال خیریت مآل بسماعت میسر لیکن بالتخصیص خطیکه متضمن روئداد آنصوب
باشد نرسیده تردد و تفکر لاحق می ماند گاه گاه کیفیت و کمیت خود می نوشته باشند که اطمینان قلبی شده
باشد ایضاً نور الابصار عصمت آثار بعافیت باشند بعد اظهار مراتب دعا بدیده رسی مطالعه باد دیر است
که از دو کلمهٔ خیریت آیات صحت سمات منشرح نگشته اضطراب خاطر متعلق طبیعت است لازم که در فرستادن
خط و کتابت محتوی بر صحت و عافیت جهد بلیغ داشته باشند **القاب و آداب که استادان**
بشاگردان نویسند سبق خوان مکتب صلاحیت تعلیم پذیر دبستان تربیت علمه
الله کثیراً حلیهٔ سعادت و پیرایهٔ ارادت از ادعیهٔ ماثورهٔ سحری پیش رسانیده باظهار مرکوزات
خاطر و مکنونات باطن می پردازد مدتیست که بدرک چگونگی حالات انشراح خاطر دست نداد
موجب اضطراب است لازم که بتحریر کیفیت خود خوشوقت نمایند ایضاً عمدهٔ تلامذه سعادتمند [illegible]
ارجمند اعطاه الله علماً و فضلاً بعد دعای ترقی علم و تزاید فضل که دولت بی زوال است مشهود آینه

آیینهٔ ذهنِ رسا می‌گردانند قبل ازین خطی مشتمل بر کیفیت مانده بود و بود رسید و راحت آمود خطی وافر بخشیده
بود از آن زمان تا حال احوال خود بنگارش نیاورند پیوسته طبیعت متعلق می‌باشد اینست که از
فرحتِ مزاج و بهجتِ خاطر مطلع ساخته باشند ایضاً اقبال نهاد میمنت مآل سعادتمند خجسته خصال
وفقه الله لتحصیل العلوم بعد ادعیهٔ ازدیاد علم و فضل و بیش از ترقی فهم و ذکا مشهود باد از روزیکه روانهٔ
آنطرف شده‌اند از احوالِ ایشان اطلاعی نیست موجب انتشار طبیعت است لازم که تا آمدنِ خود
نویسان خیریت باشند که جمعیتِ خاطر دست دهد القاب و آداب که برادر کلان و
همشیرهٔ کلان به برادر خرد می‌نویسند برادر عزیز سراپا تمیز بعافیت باشند بعد ادعیهٔ وافیات
که خلاصهٔ مطالب مستجاب باد احوال اینحال قرینِ خیریت است و جمعیت خاطر و طمانیتِ قلبی آن خجسته
خصال مطلوب باد ایضاً برادر عزیز گرامی قدر عالی منزلت حفظه الله تعالی بعد دعای ترقی
عمر و دولت مشهود خاطر باد اخبار حالات اینجانب بفضل ایزدی مستوجب شکر است و صحت و عافیت
ایشان مرغوب و مطلوب دارد ایضاً برادر عزیز عالی وقار زید الله سعادته بعد دعای ازدیاد
سعادت و اقبال محتجب نماند درینولا اینجد و بهر حال مقرونِ منت و احسان الٰهیست خیریت و عافیت
آنعزیز القدر میخواهد ایضاً برادر عزیز گرامی منش و الا دانش زید الله عمره بعد دعا که ثمرهٔ اجابت بدو
متعلق است بتحقیق می‌پردازد درینجا همه خیریت است و خیریت آن برادر بجان برابر نیکو مطلوب
دارد ایضاً برادر بجان برابر بلکه از جان بهتر زید الله قدره بعد ادعیهٔ ترقی عمر و دولت
انکه احوال اینجد و بفضل رب المعبود مقرون خیریتها است و خبر خیریت آن عزیز سراپا تمیز
مدام استدعا دارد القاب و آداب که برادر کلان و همشیرهٔ کلان

به همشیره خرد می نویسند همشیرهٔ صغیرهٔ من سلمها الله تعالی دعاء مزید عمری و ترقی دولت
که شبانه روز ورد زبان دارد مقرون اجابت باد قبل ازین خط سعادت نمط مشعر بر ماند و بود
خیریت آمود رسید بعد ازان وقت تا حال تحریر احوال ایشان دریافت نیست موجب تشویش خاطر است
ایضاً همشیرهٔ عزیزهٔ من زید الله عمرها چهرهٔ دعای مزید عمری بگلگونهٔ اجابت بیارایند و بتسطیر
ما رب و تحریر مطالب می پردازد عرصهٔ بعید و مدت مدید منقضی میگردد که از احوال آنطرف اطلاع ندارد
لهذا تشویش ازین طبیعت متعلق میباشد لازم تر خلاف گذشته آینده نویسان حالات باشند که جمعیت خاطر
حاصل آید **ایضاً** همشیرهٔ معصومهٔ عفیفهٔ من زید الله تعالی عمرها بعد تمنای وافر دیدار فرحت
آثار و آرزوی مکاتبت لقا مسرت بار تحریر حقائق بومی زبان قلم را رطب اللسان میسازد
استماع یافته که طبیعت آن عزیزه از دو سه روز بمرتبهٔ اعتدال نیست یعنی متم اندوه و ملال است
لازم که جابد اطلاع نمایند **ایضاً** همشیرهٔ معززهٔ محترمهٔ من سلمها الرحمن ادعیهٔ مزید حیات افسر قرین
اجابت ساخته مشهود خاطر می نماید بموجب درخواست آن محترمه کرن پهول مرصع نو ساخته
طیار نموده فرستاده شد رسید آن برنگارند و دیگر آنچه مطلوب باشد بی تکلف ظاهر ساخته باشند
ایضاً همشیرهٔ صاحبهٔ من سلمها الله تعالی بعد اظهار شوق و آرزوی لقای بهجت شعار ظاهر میسازد
در مقدمهٔ تعیین تاریخ سعید و تقرر ساعت نیک بنا بر شادی میرزا کوچک که نوشته بودند دریافت شد
در عرصهٔ دو سه روز تجویز نموده اطلاع خواهد کرد

فصل چهارم در نوشتن پروانه و شقه و مسک و فارغخطی و غیره

شقه های اهلکاران امتیازی تعمید شعار عبودیت آثار
خیرخواه بلا اشتباه شیخ لطف الله عرضداشتی که کرده بود بنظر ما بدولت گذشت مقدمه

محالات زیر دو پرگنات که بقلم آورده بود باجابت رسید حسب الطلب آن تهور دستگاه

ای تبعیل شده موافق بر خواست

پانزده هزار روپیه فرستاده شد بحفظ مراتب تعادی تقسیم نماید و در ترد و فصل ربیع چنان

سعی بکار برد که موجب عنایت خاص و قابل تحسین عوام گردد ایضاً خصوصیت و ارادت دستگاه

کوشش

محمد پناه عرائض مرسوله علی التواتر رسید و بمطالعه در آمدند و در باب سه بندی انچه عرض کرده

فرستاده شده

بود منظور شد و پانصد نفر مردم نجیب نگاهدارد و شرح سه بندی سه روپیه سکه حالی بر وقت

حساب مجرا خواهد یافت و بعد نگاهداشتن سپاهیان تقید بلیغ نموده باشد که در قواعد جوکی و

بهره و درستی سلاح و دیگر سامان سپاهگری مستعد و سرگرم باشند ایضاً رفعت و عوالی

منزلت بسا و الا لت مرتبت امین الله خان عرضی مرسله آن خیرخواه بمطالعه فیض مطالع در آمد انچه شورش

فرستاده شده

تهوران و فتنه انگیزی مدبران عرضداشته بود مشروحاً بادراک رسید یک پالن جنگی مع چهار

ضرب توپ روانه نموده شد که فقره آتیه بیاید سانیده در قلعه جلال پور رتهله خود باید کرد و اگر جمعیت

قلیل داشته باشد قدری فوج برای کمک از نزد لطف الله خان طلب دارد دستار الیه نوشته شد

ایضاً شجاعت پناه تهور دستگاه کریم الله عرضی که بملازمان حضور نوشته شده بنظر کیمیا اثر گذشت احوال

رعایای فراری معلوم شد ما دام که نشان ترسالتمام ندهند آباد نشوند و عمالان موضع اهیل

ما وقتیکه

در سلطان پور نگاه دارد و اگر صلاح وقت باشد نزد حضور مع دو کمپنی تلنگه و پنجاه سوار بعد رسید در هیاب

تاکید مزید شناسد ایضاً شرافت و نجابت ماب سیادت و نقابت انتساب سید کرم علی عرضداشت آن عقیدت انتما در

عین انتظار بنظر اشرف گذشت پنجاه هزار روپیه بابت قسط پیشکش رسید در انجلای آن عقوق

روانه مهر رسید در باب خوطه داری بهاگلپور که التماس کرده بود صورت بست نامبرده

درخواست نوطه داری دار ولیکن برای وقت سرانجام زر قسط از دخواهد شد اگر تا پنجاه هزار روپیه
وادنی قبول کند مضائقه ندارد **پٹه زمینداری** به تشخیص سه ساله موضع کور پور وغیره عمله میکنه
دریاباد بقبولیت رام سنکه زمیندار موضع مذکور بجمع مبلغ سه هزار روپیه سکه حالی مع مال و ابواب
من ابتدای سنه مبلغات سنه ۹ فصل واجب سه ساله بقبولیت مشارالیه تشخیص کرده داده شد
باید که بخاطر جمع تمام تردد و آباد نموده مال واجب سرکار سال بسال داخل سرکار می نموده باشد
نوشتن شقجات باهلکاران غیر امتیازی عزیز القدر امان خان از روز یکه
داروغگی اصطبل بنام ایشان تقرر یافته کارخانه اصطبل تباه است و اسپان خاص سواری
لاغر و بی مرمت معلوم شد که راتب روبروی خود نمی خوراند پس بدانه و گاه چه رسد اگر
بر سائیسان اعتماد کلی باشد داروغه داشتن چه ضرور آینده را از خواب غفلت بیدار شود
والا از کار خود دست بردار گردد خبر شرط است **ایضاً** مستحسن الخدمت میر تهور علی
مسموع شد که اجناس توشکخانه نهایت بی آب و تاب میدارد معلوم نیست که در کدام
خواب خرکیش می ماند بدریهای دوشاله را آفتاب دهد و دیگر اسباب را نیز در طاقهای
بانات کلونجی و برگ نیم گذارد تا کرم نخورد در ینباب تاکید شناسد **ایضاً** عزت آثار
شیخ فرحت الله کاغذ بر نویسی فیلخانه موهن لال متصدی گذرانید ملاحظه نمود صاف دزدی
تصرف ایشان دریافته شد متصدی مذکور برای مواجه نزد ایشان میرسد انچه مبلغ از رو
مواجه کاغذ خواهد برآمد لاکلام دادنی خواهد شد **ایضاً** خان شجاعت نشان سیف الله خان پروانه
حضور پرنور در باب معافی محصول اسپان که از چاند کهیری خرید کرده می آرد مع هرکاره میرسد در راه انتهای

راه چوکی وغیره هوشیار باشند و مبلغ پانصد روپیه راهداری برای خرج اسپان و تنخواه سائیسان
فرستاده شد در انوپ شهر موصول باید کرد الیضاً مشیخت پناه شیخ رحمت الله شیشه ده هزار روپیه
معه یک دستخطی بیوپاریان کشمیر و هفت راس تانگهن و چار شیشی عطر گلاب وغیره اجناس متفرقه مرسوله
آن عزت آثار رسید بملاحظه درآمد بسیار پسند افتاد و موجب خوشی خاطر گشت پروانه معافی
یومیه متصدیان حال و استقبال پرگنه برادن علاقه سرکار خیرآباد بدانند ظاهرا دریافت
شد که سید معصوم علی بتدریس علوم دینی مشغول میباشد و از عدم وجه معیشت عیال و اطفال
بحال درماندگی بسر می برند نظر بر استحقاق سید مذکور هشت آنه یومیه بر مال پرگنه مذکور مقرر نموده
باید که از تاریخ ورود پروانه وجه مذکور هر روز بلاناغه بمشار الیه میداده باشند که صرف معیشت نماید
و از ابواب کچهری متعرض نشوند و هر سال سند مجدد نطلبند پروانه معافی اراضی
متصدیان حال و استقبال پرگنه بیسواره بدانند موازی بست و پنج بیگهه اراضی پخته افتاده
قابل زراعت خارج جمع در موضع نظام پور در خالصه علاقه پرگنه مذکور من ابتداء فصل خریف
سنه ۱۲۰ فصلی بنام حقائق پناه مولوی ضیاء الله معاف نموده شد لازم که ایشان هم بنا بر
استحقاق مولوی موصوف نموده اراضی مذکوره پیموده چک بسته بتصرف مشار الیه واگذارند
سائر ابواب کچهری دیده و دانسته معاف نموده شد بوجهی من الوجوه متعرض نشوند و هر سال سند مجدد
نطلبند درین باب تاکید مزید دانسته حسب المسطور بعمل آرند پروانه راهداری چوکیداران طرق و گذربانان
شوارع عام بدانند میر فضل علی و کرم علی ملازمان سرکار نواب امیر الدوله بهادر از کلکته مراجعت نموده
بلکهنؤ میرسند پانزده گوری تهان ململ و هفت طاقه بانات و دیگر جنس و تحائف اجناس

همراه می آرند بعلت محصول وجهی من الوجوه مانع و مزاحم نشوند و از حد خود بسلامت نگذرانند

در ینباب تاکید مزید دانند **فارغخطی** چون سید میر علی مبلغ ده هزار روپیه سکه اینجانب بابت

تحصیل پرگنه مامل از روی بند واصلات بمواجه رعایا لاکلام ذمه خود داشتند از آن جمله

مبلغ سه هزار روپیه داده اند و مبلغ هفت هزار روپیه سکه وصول نموده در تحت

تصرف خود آورده‌ام و در ذمه مشار الیه باقی نمانده بنابران اینچند کلمه بطریق فارغخطی نوشته

داده شد که ثانی الحال سند باشد **تمسک** منکه کرامت خان عامل پرگنه فتحپور ام چون مبلغ

دو هزار روپیه سکه حالی سنه ۲۶ از دکان لاله کشوری داس بمیعاد چهار ماه قرض گرفته در تحت

تصرف خود آورده‌ام و فی صد یک روپیه سود ماه بماهی مقرر نموده‌ام اقرار آنکه مبلغ مذکور مع سود

بر وعده مسطور لاکلام برسانم و بلا حجت واسازم بنابران اینچند کلمه بطریق تمسک نوشته

داده شد **حاضر ضامنی** منکه سید نجابت علی‌ام چون حشم علی معرفت من در سرکار عالی

تعلقه سید جعفر علیخان بعهده خدمتگاری نوکر شد لاکلام ضامن گشتم اگر موصی الیه بی رخصت جایی برود

یا بحجت نوکری گذارد عند الطلب حاضر کرده دهم و اگر حاضر کردن نتوانم از عهده آن جواب گویم

بنابران اینچند کلمه بطریق حاضر ضامنی نوشته داده‌ام که ثانی الحال سند باشد **مال الضامنی**

منکه میر بناه‌ام چون عزیز الله آورده من در سرکار عالی سید کاظم علیخان بسررشته خانسامانی

ملازم گردید اقرار مینمایم و نوشته میدهم که اگر نامبرده چیزی منجمله نقد و جنس از تحویل خود گم نماید یا

گم کرده بشرط اثبات ذمه در مال را نشان دهم و از عهده او جواب گویم بنابران اینچند کلمه بطریق

مال الضامنی نوشته داده‌ام که دستاویز کار کرده باشد **سر خط** منکه نوازش ساکن ...حسن ام ... سرکار عالی

احمدا سید امانت علی در عهدهٔ سائیسی برای تیمار اسپ معرفت مرزا احمد علی نوکر شدم مقرر
مینمایم که شب و روز بکار خود سرگرم و مستعد باشم اگر بی رخصت جایی بروم و یا بی رضامندی
نوکری گزارم دو ماهه ضابطه بدهم بنابرآن اینچند کلمه بطریق سرخط نوشته داده شد که فی الحال
سند باشد و عندالحاجت بکار آید رقعهٔ نوید بتاریخ پنجم روز سه شنبه مانجهی و بتاریخ ششم
روز چهارشنبه رسم حنابندی و بتاریخ هفتم روز پنجشنبه ساعت سعید کدخدائی و بتاریخ هشتم روز جمعه
رخصت عروسی تقرر یافته بروقت رونق افزای محفل نشاط و بزم انبساط شوند رقعهٔ
نوید بتاریخ پنجم شهر جمادی الاخر بروز جمعه تقریب مجلس مشایخ و فقرا تعین تقرر یافته یکپاس
روز برآمده تا شام هرگاه بمزاج مبارک آید رونق افزای بزم کچهری شوند چهره جلبش
و شاله سفید پوشاکی بیل و بوته و حاشیه و آنچل سبز و سرخ طول پنج ذرعه و عرض دو ذرعه
پا و بالا خریده شده بیست و صد روپیه رایج الوقت و یک ثوب رومال سفید همرنگ و شاله قیمتش یکصد روپیه طول و عرض
مربع مرسولهٔ شیخ ضیاء الدین تاجر از فرخ آباد معرفت علی رضا سوداگر بتاریخ دوم شهر شعبان
معظم سنه ۱۲ داخل توشک خانهٔ عالی شد گمنامه کاغذ منکه نعمة الله خان ساکن لکهنؤ ام چون قبالهٔ
مبلغ دو صد روپیه بابت گرد حویلی سید اصغر علی از نزد من بحسب الاتفاق گم گردیده و مبلغ کور
حویلی از سید موصوف تمام و کمال وصول یافتم اقرار مینمایم و نوشته میدهم که هرگاه قبالهٔ کور برآید
بجنس حوالهٔ مشار الیه نمایم و اگر بعد من برآید و کسی از وارثان من دعوی کند دعوی او باطل و نامسموع است بنابران
اینچند کلمه بطریق رسید مبلغ کور و گمنامه کاغذ حویلی نوشته داده شد که فی الحال سند باشد تحریر
فی التاریخ شانزدهم ربیع الثانی سنه ۱۲ هجری فردی تمامه اسپ منکه محمد خان سوار همراه اسپ

شیخ مسعود ملازم حضور ام چون اسپ کمیت زیر سواری بنده از سرای بانگرمؤ بدزدی رفته از قاضی
ومفتی وچودهری و قانونگو و کوتوال پرگنه مذکور هرکرا برین معنی اطلاع باشد برین دزدی نامه مهر و گواهی
و دستخط خود کرده در کچهری بخشیگری سند باشد تحریر غره ذی الحجه سنه ۱۲ هجری **سقطی**
نامه اسپ منکه شیخ شاد الله سوار همراهی عظمت الله خان ملازم حضور ام چون اسپ شترغه زیر
سواری بنده کمیت گنج از قضای الهی سقط شده داغ و دم بریده تر د خونکا داشت هرکرا از
کوتوال و پیادگان چبوتره غیره آگاهی باشد مهر و دستخط و گواهی برین سقطی نامه اسپ ثبت نماید
تحریر تاریخ پانزدهم شهر شوال سنه ۱۲۱۳ هجری **غرقی نامه اسپ** منکه میرزا اسد علی سوار همراهی میرزا عطاء الله
خان ملازم حضور ام چون بنده از سلطانپور بلکهنو می آمد در اثناء راه در ناله کاندو بسبب طغیانی آب
وکثرت بارش اسپ سمند سیاه زانو که در زیر سواری داشت در آب فرو رفت (ای غرق شد ۱۲) از زمینداران قریات
واطراف ناله مذکور هرکرا برینحال اطلاع باشد برین غرقی نامه دستخط کرده دهد تحریر فی التاریخ (دیهات ۱۲)
هفتدهم شهر رجب المرجب سنه ۱۲ هجری **چهره سوار** محمد خان ولد اعظم خان ابن سعد الله خان
سوار همراهی شیخ احسان الله ملازم حضور گندم رنگ فراخ پیشانی میش چشم بلند بینی ریش و بروت
آغاز رحم ... میر بر کله اسپ چپ سنرگ ملی پنج بتاریخ یازدهم شهر رجب بداغ ران اسواری رسید **چهره**
پیاده ...ت الله ولد شیخ رحمت الله بن شیخ کریم الله همراهی محمد نواز خان کمیدان ملازم
حضور گندم گون ... فراخ پیشانی میش چشم ریش و بروت سیاه داغ داندار و بر کله راست
بتاریخ پنجم شهر صفر ... رسید **فصل پنجم در تحریر بعضی خطوط**
ضروری و کاغذات شرعی و تملیک نامه منکه شیخ عظمت الله

والدم شیخ رحمت الله دام چون یکمنزل حویلی گلی و چوبی و خشتی که مع زمین آن از زر خرید پدر مرحوم و مغفور
من بود و بنده را بلا شرکت غیری میراث رسیده در نیولا حویلی مذکور مع حقوق داخلی و خارجی
بسعادتمند اقبال نشان سید محمد علی در حالت صحت نفس و ثبات عقل بلا اکراه و اجبار برضا و رغبت بخشیدم
خبر کردن ۱۲
و تملیک کرده دادم اگر کسی از متعلقان و وارثان من حاضر و غائب ملکیت نماید دعوی ایشان باطل
و نامسموع است بنابرآن اینچند کلمه بطریق تملیک نامه نوشته دادم که ثانی الحال سند باشد **صافی**
نامه منکه سید خادم علی و حسینی ایم چون میان ما و برادران حقیقی از عرصه چند سال بابت
تقسیم ترکه پدر مناقشه و مجادله واقع بود باهم بی اتفاقی داشتیم حالا بارشاد بعضی بزرگان شهر
و اکابر برادری آنچه غبار تکدر و گرد کدورت بود یکقلم برطرف ساختیم و آینده را هیچ گونه کاوشی و آویزشی
نمانده بی تکلف بدستور سابق مع عیال و اطفال در خانه یکدیگر آمد و رفت داشته باشیم بنابرآن
اینچند کلمه بطریق صافی نامه نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد **امانت نامه** باعث تحریر این
چند سطور آنکه شیخ فضل علی مبلغ دو هزار روپیه سکه حالی سر بمهر و یک صندوقچه زیور مرصع مقفل و یک
بدری و شاله سربسته لاکلام بطریق امانت بخانه بنده نگاهداشته هرگاه مشارالیه را مطلوب باشد از خانه
من ببرد و اگر از قضای الهی فوت شود هر که از روی شرع شریف بعد او مالک ترکه او باشد
مالک این امانت است عند الطلب بلا عذر و حجت بدهم بنابرآن اینچند کلمه بطریق امانت نامه نوشته دادم
شد که سند کامل و دستاویز مکمل گردد **عاق نامه** چون کرم علی پسر بنده درینولا از روی شقاوت
[illegible] اطوار ناشایسته مثل خمر خوردن و قمار باختن و دزدی نمودن و خون ناحق ریختن اختیار کرده
شراب
هر چند خویش و [illegible] بوعظ و نصایح بزرگانه پیش آمدند اصلا از خبث باصلاح نیامد و از منهیات

دست ... وا نشد ناچار بپاس عزت و حرمت خاندان خود معاف کردم اگر کسی بعلت افعال مذمومه مذکوره
محبوس نماید و یا تنبیه رساند و یا بکشد وجهی من الوجوه زن ... را کار نیست کلام بری الذمه شدم
بنابر آن اینچند کلمه بطریق عاق نامه نوشته دادم که آینده را سند باشد **طلاق نامه** معه تحریر
این مقال و باعث تفصیل این اجمال آنکه چون مسماة انور خانم که از عرصه هفت سال بر طبق
شرع شریف بعقد نکاح من بود درینولا مسماة مذکوره برضا و رغبت طلاق بائنه دادم و در
حق او لفظ طلقتک گفتم و آنچه مهر شرعی بود حواله مسماة مذکوره کردم پس بعد انقضای ایام
عدت مختارست هرگاه که خواهد شوهر کند بنده را هیچگونه از و تعرض نیست بنابران اینچند کلمه
بطریق طلاق نامه نگاشته دادم که ثانی الحال سند باشد **توبه نامه** اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی
نَوَّرَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِینَ بِنُورِ التَّوْبَةِ وَالْاِسْتِغْفَارِ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی
مُحَمَّدٍ شَفِیعِ الْمُذْنِبِینَ وَسَیِّدِ الْاَبْرَارِ وَعَلٰی آلِهِ الْاَطْهَارِ وَاَصْحَابِهِ الْاَخْیَارِ سبب تحریر این
قرطاس آنکه درینوقت مسعود و ساعت محمود بمضمون فیض مشحون آیه کریمه یَا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا
تُوبُوا اِلَی اللّٰهِ تَوْبَةً نَصُوحًا ومصداق حدیث شریف اَلتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ کَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ
توفیق الهی و سعادت نامتناهی رفیق حال این پر وبال گردیده یعنی از جرائم کبیره و معاصی
صغیره مثل خمر خوردن و باختن قمار و زنا و لواطت و ریختن خون ناحق و دیگر منهیات
توبه کردم و قسم خوردم که بعد ازین دیگر گرد امور نامشروع نگردم و بار دیگر مرتکب
منهیات محرمات نشوم امید از جناب ستار العیوب و غفار الذنوب انست که توبه این عاصی پر معاصی
قبول گردد بنابر آن اینچند کلمه بطریق توبه نامه نوشته دادم که سند باشد بر ... **التیام نامه** معه تحریر

این کتاب و باعث تحریر این خطاب آنکه درین ایام سعادت فرجام فضیلت مآب کمالات انتساب
مولوی عبدالله را از طرف خود بحالت صحت نفس و ثبات عقل وکیل مطلق گردانیدم و در محکمهٔ شریعت
نبوی بلا اکراه و اجبار مشار الیه را مختار معاملهٔ خود نمودم بایکه بامانت و دیانت بکار و بار
مرجوعه سرگرم و مستعد باشند از روی صلاحیت و تقوی بر طبق صوابدید خود معاملهٔ من موکل
انفصال نماید آنچه خوب و زشت بعمل خواهد آورد بمن راقم قبول است بنابران این چند کلمه بطریق وکالت
نامه نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و عند الحاجت بکار آید آزاد نامه الحمد لله
الذی جعل العتاق سبب العتق من النار والصلوة والسلام علی رسوله واله واصحابه
الاخیار و ذریته الاطهار بعد حمد و صلوة غرض از تحریر این وثیقهٔ صحیحه و صحیفهٔ شرعیه آنکه بتاریخ دهم
رجب سنه ۱۲۲۵ هجری حیدر قلی را بمضمون حدیث نبوی علیه السلام من اعتق رقبة المؤمن
والمؤمنة اعتق الله بکل عضو عضوه من النار براه خدا آزاد کردم و مطلق
العنان نمودم الکنون نامبرده با سائر احرار الحق و منضم گشت هر جا که خواهد برود و هر جا که خواهد بماند
هیچگونه مارا و وارثان مارا ازو تعرض نیست و از فروختن و بخشیدن کسی فروخته و بخشیده نشود اگر کسی
دعوی او کند و یا بعید [illegible] خود در آرد باطل و نامسموع و کاذب و ناشنیده است بنابران این چند کلمه
بطریق آزاد نامه نوشته داده شد که ثانی الحال سند باشد و صحیفه نامه الحمد لله رب
العالمین والصلوة والسلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین
والتحیات علی آله واصحابه اجمعین برنجای وقت و شرفای
عصر خصوصا بر قاضی و مفتی و متولی شهر و دیگر اکابر شریعت که بوجود فیض آمود خود زمانه

حال بدار آراسته و پیراسته میدارند مخفی نماند که بتاریخ بست و هفتم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲ هجری

برخوردار جعفر علی همشیره زاده خود را زید الله عمره و قدره که در فرزندی گرفته تربیت باطنی و ظاهری و پرورش

ظاهر نمودم بر جمیع امتعه و اثاثه نقد و جنس و باغ و حویلی و زمینداری و فروش و ظروف که در

حین حیات بقبضه ملکیت خود میدارم و بلا شرکت غیری بر آن قابض و متصرف هستم وصی و مختار

و قائم مقام خود نمودم و در زندگی خود بصحت نفس و ثبات عقل مداخلت دادم کسی بعد من دعوی

حقی و ملکی نکند برضا و رغبت خود دیده و دانسته بخشیدم و هبه کردم و وصی نمودم بنا بر آن اینچند کلمه

بطریق وصیت نامه نوشته دادم که سند باشد **استشهاد نامه** استشهاد میخواهد حق

و گواهی میطلبد بصدق اضعف العباد شیخ روشن علی برامیعی که در ایام قحط سالی که خلائق در محنت

عظیم گرفتار بودند زنی نزد این شهادت طلب آمده ظاهر نمود که من از نسل سادات عظام هستم و این بچه

خردسال که در آغوش دارم نیز از سادات عظیم القدر است مادر و پدرش فوت شدند من او را در

فرزندی گرفته پرورش نمودم از عرصه چند ماه اوقات بسعی بازو در جرگه مسماة مصری میگذرانم

در سوالات نهای علاقه مسماة مذکوره خواهی نخواهی مرا رغبت کسب مثل خود میدهند اگر انکار میکنیم بر جبر

و توبیخ پیش می آیند لهذا میخواهم که چون بفضل الهی تا حال عصمت و عفت من قائم است خدمت

کسی از شرفا ... [illegible] ... تزویج گیرد عین رضامندی اینجانب است باستماع همینی وقت شهنشاه جناب

فلک انتساب ... الدوله بهادر اظهار احوال ساخت ارشاد شد که شما بخدمت خود نگاه دارید

خواه بمتعه خواه بنکاح بموجب ارشاد حضور پرنور مسماة مذکوره را در خانه داشتم و نان و نفقه

بقدر استعداد مقرر کرده دادم چون مذکوره بسن بلوغ رسید زری تقریباً ... جاریان نواب وزیر اعظم

ماهم اقباله بازعرض کرد مبلغ دو صد روپیه برای کار خیر امداد فرمودند چنانچه بتاریخ هفتم شهر رجب
المرجب سنه ۱۲۰۹ هجری بسید قادر علی نامزد کردم و در رمضان المبارک کدخدا کرده دادم هر کرا این معنی
اطلاع و آگهی باشد حسبة لله بر این کاغذ مهر و دستخط و گواهی کرده دهید تا عند الله ماجور و عند الناس مشکور
گردد **استفتا** چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین (حاکمان شرع ۱۲) (استوار ۱۲) درینمعنی که زنی و دختر او هر دو شیر
داشتند مادر یک دختر مسماة زینب شیر خورانید و دخترش طفلی مسمی به بدر نیز شیر داد پس نکاح این رضیع با این
رضیعه شرعا روا باشد یا نه بینوا توجروا **استفتا** چه میفرمایند علماء دین و مفتیان شرع متین اندرین معنی
که سه برادر بودند حقیقی هر سه بتقضای الهی بحق پیوستند و هر کس اولاد کثیر عقب گذاشت و اولاد برادران
خرد از اولاد برادر کلان دعوی ترکهٔ عم خود میکنند (ای بر ذند ۱۲) و هر سه برادران متوفی از ترکه هیچ نمیدادند
در شرع شریف دعوی ایشان با ایشان میرسد یا نه بینوا توجروا **خلافتنامهٔ مشائخان**

الحمد لله الذی نور قلوب العارفین بتجلیات جماله و زین صدور
اولیاءه بصفات کماله و جعلهم وسیلة لنجاح الحاجات و ذریعة
لنیل السعادات والصلوة والسلام علی رسوله و حبیبه و آله
و اصحابه کما قال علیه السلام الشیخ فی قومه کالنبی فی امته

بعد حمد و نعت میگوید ملتجی بشفاعت نبی حجازی شاه عبد العلی که چون حبیبی برادر را متوجه
الی الله و مستغرق بشوق لقاء الله و تائب بتوبهٔ نصوح یافتم بحکم اجازت مرشد کامل حضرت شاه ولی الله
خلافت سلسلهٔ عالیه باو دادم هر کرا رجوع بسلسلهٔ من باشد باو دست بیعت دهد وفقه الله تعالی
باحکام الشریعة المتینة و طریق الارادت چنانچه پوشانیدم خرقه و بستم دستار خود را

وعهد کردم انچه درمیان مشایخان باشد وآن عهد انیست که اگر روز محشر مرا از قبل اجازت از
جناب کبریا ومحمد مصطفی وعلی مرتضی وائمه معصومین علیهم الصلوٰة والسلام بشفاعت باشد
شفاعت او نمایم واگر او را مجالی ومنزلتی نزد حق از من زیاده تر باشد دریغ شفاعت از من ندارد
اللّهم نوّر قلبه بنور معرفتك واشغله بشغل جلالك وجمالك وثبّته على
الصراط المستقيم آمين آمين آمين **نسب نامه** الحمد لله الذي نوّر قلوب المؤمنين
بنور الايمان وشرح صدور العارفين بشعائع العرفان والصلوٰة والسلام
على رسوله خاتم الانبياء والمرسلين والتحيات على الائمة المعصومين
والاصحاب المكرمين خصوصاً على امام المتقين امير المؤمنين على ابن ابي
طالب والسلام على الحسين الهمامين السعيدين الشهيدين وعلى امهما
سيدة النساء فاطمة الزهراء بعد حمد ونعت بر ضمیر انور وخاطر ضیا گستر صاحبان حسب ونسب مخفی نماند که سید
نوازش علی خلف سید جواد علی از سادات رضویست از طرف پدر عالیقدر سید صحیح النسب از جانب جد
مادری شیخ والا حسب متوطن مستقر الخلافت اکبرآباد وجدش همراه رکاب فیض انتساب نواب [illegible] الملک
در [illegible] آمد سکونت ورزید [illegible] سید جواد علی سر رشته روزگار در سرکار فیض آثار وزیر اعظم
میدارد [illegible] خانه سرفراز است هر جا که دانند تحقیق نمایند **نسب نامه**
الحمد لله رب العالمين والصلوٰة والسلام على محمد المصطفى وعلى المرتضى
والتحيات على سيدة النساء فاطمة الزهراء والسلام على الامامين
الهمامين الحسن والحسين بعد حمد ونعت بر نجبای روزگار وشرفای عالی تبار

سوف باد که قرهٔ باصرهٔ اقبال و غرهٔ ناصیهٔ اجلال سعید ازلی مرزا علی بن نواب قاسم علیخان بهادر قیام
جنت علف الصدق نواب موتمن و والفقار الدوله رشید خان نجان علی بهادر سالار جنگ خلف الرشید
عمدة الملک نواب محمد اسحاق خان بهادر ست حسبا و نسبا معلوم نمایند

قباله نکاح

الحمد لله الذی جعل النکاح ذریعة للوصال کما قال الله تعالی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم الا تعدلوا فواحدة والصلوة علی رسوله محمد و آله اجمعین بعد حمد و نعمت بر بن و شفقه صحیحه شرعیه در صحت حال و ثبات عقل و نفاذ جوارح اقرار کرد صحیح و اعتراف نمود شرعی میرزا عباس علی پدر مرزا هدایت علی که تزویج بموجب امر حق سبحانه تعالی و تنکیح بر طبق حدیث نبوی علیه السلام النکاح من سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی بنا بر این نفس نفیسه مسماة عمدة خانم بنت مرزا ... قلی را بوکالت سید معصوم علی که برو کالتش شاهدین عاقلین بالغین حرین گواه دادند گواه اول بزیور صدق و صفا آراسته مولوی نجات الله و گواه دوم بحلیهٔ ورع و تقوی پیراسته مولوی عزیز الله بمهر مبلغ هفت هزار روپیه در نکاح صحیح شرعی خود داورم و نان نفقهٔ مسماة مذکوره لاکلام ذمهٔ خود گرفتم چنانچه هر واحد از حاضران مجلس ایجاب قبول متعاقدین می شوند و باهم مبارک باد میدادند نکاح صحیح شرعی ... اعلانا علی طریق الشهرة والاعلان لا علی سبیل الخفیة والکتمان نامه
اراضی اقرار کردند صحیح و اعتراف نمودند شرعی مخبران باسمای انساب
خود ها مسمیون حبیب الله خان ولد دائم خان و سعد الله خان ولد هاشم خان و رحمت الله خان

ولد ارادت خان قوم افغان فی حال صحیح اقرار بها و نفذ جمیع تصرفاتها شرعاً برین وجه که یک قطعه اراضی افتاده غیر آباد مشترکه ما مقران برادران یک جدی واقع قصبه نگرام که بلا شرکت غیری بر آن قابض و متصرف هستیم و محدود ست قطعه مذکوره بدین حدود اربعه شرقی آن ملحق ست بحد باغ پخته محمد نواز خان غربی آن متصلست بحد تالاب گردهر سنگه راجپوت شمالی آن [illegible] بشاهراه جنوبی آن ملحق ست بحد ناله و باغ پرتهی سنگه که تا زمان بیع شرعی خالص عن حق الغیر و ملک الغیر در قبض و تصرف مالکانه خود ها می داریم در بنوا مقران قطعه مسطوره را با جمیع حدود و حقوق و مرافق آن داخلی و خارجی من کل قلیل و کثیر و مالها و منسوب الیها خالیاً عن موانع البیع بمقابله مبلغ یکصد روپیه سکه حالی رائج الوقت که نصف آن مبلغ پنجاه روپیه سکه مذکور میشود بدست غلام جیلانی ولد محمد رزاق ساکن قصبه مذکور بلا اکراه و اجبار [illegible] فروختیم و بیع نمودیم چنانچه ثمن آن از مشتری مذکور وصول نموده در قبض و تصرف خود آوردیم و قطعه مذکوره را در قبض و تصرف و ملکیت مشتری مذکور گذاشتیم حالا نماند هیچ دعوی قطعه مذکوره ما بایعان را از مشتری مذکور و دعوی ثمن آن از ما بایعون و این تقابض بدلین در مجلس منعقد گشت و بعد مهر شاهدان عدول نوشته دادیم پس بعد نوشتن این قباله شرعی [illegible] را در باب قطعه مذکوره هیچ حقی و ملکی و دعوی خصومتی و نصیبی اگر احیاناً [illegible] نماید باطل و نامسموع و کاذب و نامشروع ست بنابر آن اینچند کلمه بطریق بیعنامه شرعی نوشته داده شد که فی الحال سند باشد و عند الحاجت بکار آید بیعاً صحیحاً شرعیاً جائزاً نافذاً علی طریق الشهرة و الاعلان لا علی طریق الحفیة و الکتمان بیع نامه موشح اقرار

در عرض سطور [illegible] حاشیه: [illegible]

اقرار کرد صحیح و اعتراف نمود شرعی مخبر باسم و نسب خود هند و سنگه ولد تیج سنگه
زمیندار موضع داؤد پور در حالت صحت ذات و نفاذ جوارح قولیه و فعلیه بلا اکراه و اجبار
طائعاً و راغباً بمعنی که موضع نگریه عمله پرگنه سرکار لکهنو که زرخرید آبا و اجداد من مقر ست و از عرصه
پانصد سال بطناً بعد بطن بر آن قابض و متصرف بودند و من مقر را از ایشان ارث رسید چنانچه
الی هذا الیوم که زمان بیع شرعیست موضع مذکور در قبض و عمل و دخل خود بلا شرکت [illegible] میدارم
و محدود ست موضع مذکور بدین حدود اربعه حد شرقی آن متصل آلهی کهیره غربی آن ملزق ست بناله
و جهیل داؤد پور شمالی آن ملحق ست بموضع رسول پور جنوبی آن ملصق ست بحد باغ و تالاب
و زمینولا [illegible] الجمیع حقوق داخلی و خارجی و مرافق آن من کل قلیل و کثیر و ما یضاف و ینسب الیها
بقیمة ابلغ مبلغ پانصد روپیه سکه حالی رائج الوقت که النصف منه مبلغ دو صد و پنجاه روپیه سکه
کوره می شود بدست لاله امراؤ سنگه ولد لاله تیجرای برضا و رغبت خود فروختم و بیع نمودم
شرعاً و عرفاً خالی از شروط مفسده و عاری از معانی مبطله و عما یمنع جواز البیع چنانچه مبلغ
ثمن آن تمام و کمال از مشتری وصول یافتم دعوی در مبلغ قیمت آن ذمه مشتری مذکور نیست و نماند
بعد وصول زر [illegible] من بایع پیش از بیع قابض و متصرف بر آن موضع بودم حالا مشتری [illegible] موصوف
بر موضع مبیعه مع باغ و تالاب و چاه و اشجار متفرقه واقع موضع [illegible] قابض و دخیل
گردانیدم چون عقد بیع صحیح شرعی در میان من مقر و مشتری موصوف [illegible] قابض
بدل من سبیل [illegible] تمام و کمال حاصل گردید جدا شدم من عاقد بعد بیع و لزوم آن بدال اقوال
مشروطه حالا نماند هیچ دعوی و ملکی از روی شرع شریف من مقر و وارثان مرا از موضع مبیعه و مشتری را

دعوی ثمن آن از من مقر اگر کسی بعد ازین وارثی پیدا شود و مدعی ملکیت و شرکت گردد باطل و ناحق
ناسمع نیست و جوابدهی آن ذمه من نیست بنا بر آن اینچند کلمه بطریق بیعنامه شرعی و رسید مبلغهای
مذکور طائعاً و راغباً بمهر و دستخط اکابر و اعاظم نوشته دادم که بوقت حاجت دست آویز مکمل گردد و سند کامل
شد هبه نامه تذکره اقرار و اعتراف صحیح و شرعی می‌نمود شیخ فیض الله ولد نصر الله بن فقیر الله ساکن
احمدنگر در حالت صحت نفس و ثبات عقل و نفاذ جوارح و اجتماع حواس خمسه بدین وجه که تمامگی یک منزل حویلی
گلی و خشتی مشتمل بر دو دالان و سایبان کهپریل مشتمل بر دو دالان و در هر دو دالان پیش هر دو طرف
حجره مع راوتی بالای بام و دهوهی و بیت الخلا و باورچی خانه وغیره مکانات مسقف به چوب
ساکهو و شیشم که احداث کرده من مقر است و بلا مشارکت و مساهمت احدی در قبضه مالکانه
خود میدارم و محدود است بدینحدود اربعه شرقی ملحق است بدیوار حویلی محمد سعید خان افغان
غربی ملحق است بکوچه نافذه و درخت نیب شمالی متصل است بحویلی محمد خان و الٰه یار بیگ میرزا
جنوبی ملحق است بطویله و گاؤخانه قدیم خیرآباد حویلی محدوده مذکوره معه حقوق داخلی و خارجی
از قلیل و کثیر و ما یضاف و ینسب الیها المسمی غلام قادر ولد شیخ عبد العلی ابن شیخ نور الله ساکن
قصبه مذکور هبه و تملیک کرده دادم هبهٔ صحیحهٔ شرعیهٔ جائزاً نافذاً علی طریق الشهرة و لا علاناً علی
سبیل الاشتهار … حویلی موهوبه مذکوره خالی از شیوع مفسده و عاری از معانی مبطله باقباض شیخ
موصوف الصدر که … موهوبه مالکانه خود در آورد و قبضاً صحیحاً شرعیاً خالی بسر نمانده مرا من بعد هیچ گونه مقاربه
بر حویلی موهوبه مذکوره محدوده هیچ حقی و نصیبی ملکی و حصه و دعوی نماند لهذا این وثیقه صحیحه نوشته دادم
بمواهیر و سجلات شهر و اکابر جوار و دیار که بعد من کسی از شیخ موصوف دعوی کند دعوی ملکی ثابت

ثابت نماید واین هبه نامه سند کامل و دست آویز مکمل نزد مشار الیه باشد و بعد وفات مشار الیهم
فرزندانش حجت و برهان قاطع که همین قباله باشد مثل بیع نامه جمیع خود در قبضه مالکانه خود داشته باشند
رهن نامه اقرار کردند واعتراف صحیح وشرعی نمودند مسمی سید سرفراز علی وامتیاز علی
ولدان سید قائم علی فی حال یصح اقرارهما شرعاً وعرفاً بلا اکراه واجبار [illegible] مدت
که موازی یکقطعه باغ یکصد وهفتاد اشجار انبه وغیره واقع زمین موضع [illegible] که از زرخرید والد
بزرگوار مرحوم ما مقر است وبعد وفات پدر عالی قدر بلا مساهمت احدی ارث بما مقرین
رسیده در تحویل قطعه باغ مذکوره محدوده خالیاً عن حق الغیر تا حالت تحریر قباله شرعی مالکانه بر آن
قابض ومتصرف هستیم درحال صحت نفوس وثبات عقول ونفوذ جوارح قولیه وفعلیه با جمیع حدود
وحقوق ومرافق آن داخل وخارجی قلیل وکثیر وما یضاف وینسب الیها خالیاً عما یمنع جواز
الرهن بمقابله مبلغ یکصد روپیه سکه حالی رائج الوقت که نصف آن مبلغ پنجاه روپیه مذکور میشود بدست
شیخ ضیاء الله ولد شیخ حفیظ الله رهن داشتیم وگرو کردیم خالی از شروط مفسده وعاری از معانی
مبطله واین تقابض بدلین بر سبیل تمام کمال در مجلس واحد منعقد گشت چنانچه زر مذکور از شیخ موصوف
مامرتهنان وصول نموده در تحت تصرف خود آوردیم اقرار آنکه هرگاه مبلغ مذکور برسانیم فک رهن
کرده بگیریم ومادام که فک رهن نشود تمام منافع آن باغ مرهونه مثل اثمار وهیمه سوختنی که از درختهای آن برآید
وغیره را بخوشی رضا ورغبت اجازت دادیم که ایشان تصرف خود بی تکلف [illegible] مباحست
رهناً صحیحاً شرعیاً جائزاً نافذاً علی طریق الشهرة والاعلان لا علی سبیل الخفیة والکتمان صورت
حال موجب تحریر وتقریر این سواد ومقال آنکه ثبت درگاه اضعف العباد واحقر الافراد

قباله ولد سید صابر علی موافق یکقطعه اراضی واقع گوله گنج چارصد و نود گز بذرعه الهی مبتاعه از شیخ لطف الله در وقت نواب آصف الدوله ... هجری عوض مبلغ یکصد روپیه خرید کرده قباله بیع شرعی نویسانیده گرفتم بمواهیر اکابر شرع و توره چنانچه از آن زمان تا حال برآن قابض و متصرف هستم ... آن صرف نموده چند خانه های رعیت آباد نموده در ینولا شخصی از شیخان لکهنو دعوی کرد که قدری زمین مملوکه مقبوضه من در زمین مبتاعه شما مخلوط شده علاحده کرده دهند چندی مناقشه و مجادله فیمابین ماند آخر الامر برین قرار یافت که زمین مبتاعه پیموده موافق کاغذ بگیرند روزی چند اشخاص ذوی اعتبار جمع شدند عاقبت الامر اراضی پیموده حساب نمودند بطبق بیعنامه برآمد و شیخ نور الدین که دعوی باطل بی اسناد کرده بود کاذب و دروغی شد بنابرآن اینچند کلمه بطریق صورت حال نوشته شد هر کرا از حاضران و ناظران این معنی اطلاع و آگاهی باشد بمقتضای آیه کریمه وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ برین محضرنامه گواهی و مهر و دستخط کرده دهد تا عند الله ماجور و عند الناس مشکور گردد

لله الحمد و المنة که نسخه انشاء فائق در محله ... من محلات بیت السلطنت لکهنو متصل ... نواب منور الدوله احمد علی خان بهادر در کوٹهی میر جعفر شوشتری ... هجری ... باهتمام حبیب علی ... سبب علی بهره یاب صحت ... بحلیه طبع شد

چو شد مطبوع این انشای فائق ... ۱۲۶۱

...